



سال ششم / تابستان ۱۳۹۶

پایان لسه‌فر^۱

• ترجمه نیما شجاعی

۱

این گرایش به امور عمومی که به راحتی در فردگرایی^۲ و لسه‌فر^۳ خلاصه‌اش می‌کنیم، امکان حیاتش را از جویبارهای بسیار متفاوتی از اندیشه و چشمه‌های احساس گرفته است. بیش از یکصد سال است که فیلسوفان بر ما حکومت کرده‌اند، زیرا همه آن‌ها به‌طور معجزه‌آسایی تقریباً یا ظاهراً بر این یک چیز توافق داشته‌اند.

از آن زمان تاکنون هنوز نتوانستیم با نوای جدیدی همراه شویم. اما، تغییری در راه است. صدای پایش را به‌طور مبهمی می‌شنویم. صدایی که زمانی واضح‌ترین و متمایزترین صدا بود [و] همیشه بشر سیاسی^۴ را آموزش داده بود. در آخر آن ارکستر با سازهای گوناگون و گُرال رسا در دور دست‌ها به پایان می‌رسد.

در پایان سده هفدهم «حق الهی پادشاهان» جای خود را به «آزادی طبیعی و قرارداد» داد، و «حق الهی کلیسا» جای خود را به اصل «تساهل و رواداری» و به این دیدگاه داد که کلیسا «جامعه‌ای متشکل از افراد داوطلب» است، آن هم به گونه‌ای «کاملاً آزاد و خودانگیخته» (لاک، نامه‌ایی در باب تساهل و رواداری). پنجاه سال بعد، بنیان الهی و ندای مطلق وظیفه^۵ جای خود را به محاسبات سود و فایده داد. این آموزه‌ها به کوشش لاک و هیوم مبنای فردگرایی قرار گرفتند. این پیمان حقوق فرد را مسلّم می‌انگاشت؛ این اخلاقیات جدید که فرد را محور همه چیز قرار داده بود چیزی بیش از مطالعه علمی پیامدهای خوددوستی عقلانی^۶ نبود. هیوم می‌گفت «تنها مسئله‌ای که

۱- مقاله حاضر که در رساله‌ای با کوشش انتشارات هوگارت در ژوئیه ۱۳۲۶ منتشر شده است، براساس سخنرانی جان مینارد کینز در دانشگاه سیدنی بال آکسفورد، در نوامبر ۱۹۲۴ و سخنرانی دیگر وی در دانشگاه برلین، در ژوئیه ۱۹۲۶ تنظیم شده است.

2- individualism
3- Laissez-Faire
4- political mankind
5- duty
6- rational self-love

فضیلت^۱ اقتضا می کند صرف محاسبه و ترجیح ای دائمی برای خوشبختی بیشتر است» (جستاری در باب اصول اخلاق، بخش ۶۵).

این ایده ها با اندیشه های عملی محافظه کاران و حقوق دانان سازگار بود. آن ها بنیان فکری قابل قبولی در مورد حقوق مالکیت و آزادی فردی که در مورد خود و خواسته هایش مختار بود، فراهم آورده بودند. این ها بخشی از سهم [اندیشه] سده هجدهم بود که ما همچنان در آن فضا تنفس می کنیم.

هدف پشتیبانی از فرد، به زیر کشیدن [سلطه] پادشاه و کلیسا بود؛ نتیجه آن — به واسطه معنای اخلاقی جدیدی که به قرارداد داده شد — تقویت مالکیت و حق آب و گل بود. ولی، این مسئله چندان پیش از زمانی رخ نداد که طرفداران جامعه، دعای شان را علیه فرد مجدداً مطرح کردند. پیلی^۲ و بنتام^۳ لذت گرایی فایده گرایانه^۴ را از هیوم^۵ و پیشینیان^۶ گرفته بودند، ولی آن را به فایده گرایی اجتماعی^۷ بسط دادند (اسقف پیلی گفت: «من بخش اعظم دکلمه معمول درباره مقام و ظرفیت طبیعتمان، برتری روح نسبت به جسم و [قسمت] عقلانی نسبت به بخش حیوانی سرشتمان [را] کنار گذاشتم؛ دکلمه ای که مبتنی بر شایستگی، فرهیختگی، ظرافت برخی از خشنودی ها، خست، فصاحت، شهوانیت و برخی دیگر موارد است. زیرا معتقدم لذت ها در هیچ چیز با هم تفاوت ندارند مگر در میزان استمرار و شدتشان» — اصول فلسفه اخلاق و سیاست، کتاب ۱، بخش ۶). روسو^۸ ایده قرارداد اجتماعی^۹ را از لاک^{۱۰} گرفت و از آن اراده عمومی^{۱۰} را استنتاج کرد. به هر ترتیب، این تغییر و تحول به سبب تأکید تازه ای بود که بر مفهوم «برابری» می شد. «لاک قرارداد اجتماعی اش را برای اصلاح برابری طبیعی بشر به کار می بندد، تا حدی که آن عبارت برای برقراری امنیت عمومی دلالت بر برابری در مالکیت یا تساوی در امتیازها دارد. در برداشت روسو برابری نه تنها نقطه آغاز است، بلکه هدف نیز هست». (لیتل استفان، اندیشه انگلیسی در سده هجدهم، ۲، ۱۹۲).

پیلی و بنتام از مسیرهای متفاوت به مقصدی مشابه رسیدند. پیلی به مدد یک خدای ماشینی، از این امر اجتناب کرد که در تفکر لذت طلبانه اش به یک نتیجه گیری خودمحورانه برسد. او می گوید «برای بشر انجام دادن کارهای نیک، با تبعیت از اراده پروردگار و به خاطر خوشبختی بی پایان،

1- Virtue

2- Paley

3- Bentham

4- utilitarian hedonism

5- Hume

6- social utility

7- Rousseau

8- Social Contract

9- Locke

10- General Will

فضیلت است» — از این طریق خود و دیگران را به یک [نوع] برابری می‌رسانم. بنتام با استدلال منطقی محض به نتیجه‌ای مشابه رسید. او گفت که هیچ بنیان عقلانی‌ای برای ارجحیت خوشبختی یک فرد، حتی خویشستن، نسبت به دیگری وجود ندارد. از این‌رو، بیشترین خوشبختی بیشترین افراد، تنها موضوع عقلانی قابل بحث است — او [اصل] فایده‌مندی را از هیوم اتخاذ می‌کند، ولی نتیجه منطقی آن انسان‌فرزانه را از یاد می‌برد: «این مسئله برای من با خرد تباین ندارد که به جای نابودی جهان، صلاح را در این بدانم که دستم زخمی نشود». «این مسئله برای من با خرد تباین ندارد که صلاح را در عدم نابودی خودم بدانم تا از شرایطی جلوگیری کنم که در آن یک بومی یا فردی که برای من کاملاً ناآشنا است، در حداقل ناخشنودی به سر برد ... خرد به اجبار برده احساسات است، و هیچ‌گاه نمی‌تواند تظاهر به کاری غیر از خدمت‌رسانی و تبعیت از آن‌ها کند».

روسو برابری را از وضع طبیعی اتخاذ کرد، پیلی از اراده خدا، [او] بنتام [آن را] از قانون ریاضی بی‌تفاوتی گرفت. به این ترتیب، برابری و نوع‌دوستی وارد فلسفه سیاسی شدند، و از فلسفه روسو و بنتام هم دموکراسی و هم سوسیالیسم فایده‌گرایانه حاصل شد.

این جریان دوم — که از مناقشات منسوخ به دست آمده و با تحریف‌های بی‌پایه و اساس به راهش ادامه داده است — هنوز هم فضای فکری ما را در بر گرفته است، با اینهمه [موفق نشد] نوع پیشین را از میدان بدر کند. با آن آمیخته شد. در اوایل سده نوزدهم اتحاد معجزه‌آسایی رخ داد. در آن زمان، فردگرایی محافظه‌کارانه لاک، هیوم، جانسون^۱، و برک^۲ با مساوات‌طلبی دموکراتیک و سوسیالیسم روسو، پیلی، بنتام و گادوین^۳ هم‌نوا شد. (گادوین با تأکید مداوم بر لسه‌فر به اینجا رسید که تمام حکومت‌ها شر هستند، نتیجه‌ای که بنتام [نیز] تقریباً با وی در مورد آن موافق بود. آموزه برابری توسط او به یکی از آموزه‌های فردگرایی افراطی تبدیل شد. به چیزی که شبیه آنارشی بود. او می‌گوید: «کاربرد جهان‌شمول قضاوت شخصی، آموزه‌ای به شدت جذاب و گیرا است که سیاست‌مدار واقعی قطعاً نارضایتی بسیاری نسبت به نظر مخالف آن خواهد داشت» — نک. لیتل استفان، ۲، ۲۷۷).

با وجود این، در آن زمان دست‌یابی به هم‌نوایی در تضادها سخت بوده است، مگر برای اقتصاددانانی که در آن وقت به‌تازگی شهرتی کسب کرده بودند. ایده هم‌نوایی الهی میان نفع شخصی^۴ و کالای همگانی^۵ از پیش در کار پیلی آشکار است. اما این اقتصاددانان بودند که به این

1- Johnson
2- Burke
3- Godwin
4- private advantage
5- public good

اصطلاح پایه و اساس علمی مناسبی دادند. تصور کنید مطابق با قوانین طبیعی^۱، افراد به صورت آگاهانه در شرایط آزاد^۲ منافع خودشان را دنبال کرده، او^۳ به طور همزمان تمایل داشته باشند که از منفعت عمومی^۴ پشتیبانی کنند! [در این صورت] مصائب فلسفی ما حل می شدند - حداقل برای یک انسان عمل‌گرا، کسی که آن وقت می توانست تلاش‌هایش را برای حفظ شرایط ضروری آزادی متمرکز کند. [اما] به این آموزه فلسفی که حکومت هیچ حقی برای مداخله ندارد، و آن امر الهی که نیازی به مداخله نیست، این برهان علمی نیز اضافه شد که مداخله به مصلحت [هم] نیست. آنچه بیان شد جریان سوم اندیشه است، که تازه به کوشش آدام اسمیت روشن شده بود، کسی که در این دریای اندیشه آماده بود تا کالای همگانی را به «تلاش طبیعی هر فرد جهت بهبود شرایطش» موکول کند، ولی [این ایده] تا آغاز سده نوزدهم به صورت کامل و خودآگاهانه بسط نیافت. اصل لسه‌فر پیش از آن آمده بود تا فردگرایی و سوسیالیسم را هم‌نوا کند، و خودمحوری هیوم را با [آموزه] بهترین کالاها و بیشترین تعداد آن، یکی کند. دیگر فیلسوفان سیاسی به نفع تاجر^۴ از کار برکنار می شدند - چرا که این تاجر قادر بود خیر مطلق^۵ مورد نظر فیلسوف را صرفاً با دنبال کردن سود شخصی‌اش^۶ به دست آورد.

برای کامل کردن این دسر عناصر دیگری نیز لازم بود. ابتدا، فساد و ناتوانی حکومت‌های سده هجدهم، او^۷ میراث عظیمی که از آن‌ها برای سده نوزدهم باقی مانده بود. فردگرایی فیلسوفان سیاسی‌ای که به لسه‌فر اشاره داشت‌اند. هم‌نوایی الهی یا علمی‌ای (بر حسب چیزی که ممکن بود) که با توجه به لسه‌فر میان سود شخصی^۷ و نفع همگانی^۸ وجود داشت. ولی بیش از همه، نادانی مدیران دولتی‌ای^۹ که در دفاع از لسه‌فر به شدت طرفدار انسان عمل‌گرا بودند - احساسی که به هیچ وجه محو نشده است. تقریباً تمامی کارهایی که دولت^{۱۰} در سده هجدهم مازاد وظایف حداقلی‌اش انجام داد، در واقع یا به‌ظاهر مضر یا ناموفق بود.

از سوی دیگر، رشد مادی در سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ بر اساس ابتکار فردی بود، و تقریباً به‌طور کلی هیچ ربطی به اثر هدایت‌کننده جامعه سازمان‌یافته نداشت. در نتیجه، این تجربه عملی [انیز] استدلال منطقی پیشین را تقویت کرد. [همچنین] فیلسوفان و اقتصاددانان با استدلال‌های

-
- 1- natural laws
 - 2- condition of freedom
 - 3- general interest
 - 4- business man
 - 5- summum bonum
 - 6- private profit
 - 7- private interest
 - 8- public advantage
 - 9- public administrator
 - 10- State

منطقی و قوی گوناگون به ما گفتند که در کل کسب‌وکار خصوصی‌ای که از قیدوبند رها باشد، بیشترین فایده را به بار خواهد آورد. چه چیزی برای یک تاجر بهتر از این است؟ و آیا یک ناظر عمل‌گرا، که در کارهای وی جستجو می‌کند، می‌تواند انکار کند که برکات رشد شاخص آن زمان نتیجه فعالیت‌های افرادی که سرگرم «پول در آوردن» هستند نبود؟

بر این اساس، فضا برای این آموزه مهیا شد که در آن به دلایل الهی، طبیعی، یا علمی می‌بایست عمل دولت محدود و زندگی اقتصادی آزاد باشد. یعنی تا جایی که امکان‌پذیر است مقررات زدایی شده [و] به مهارت و قدرت تشخیص تک‌تک شهروندانی بها داده شود تا آن‌ها با انگیزه ارزشمند تلاش برای پیشرفت در این جهان به کار واداشته شده‌اند.

زمانی که تأثیر پیلی و افرادی شبیه وی به تدریج کم شد، نوآوری‌های داروین پایه‌های ایمان [آن زمان] را به لرزه درآورد. هیچ‌چیز نمی‌توانست به اندازه آموزه قدیم و جدید با هم در تقابل باشد — آموزه‌ای که به جهان همچون کار یک ساعت‌ساز قدیس می‌نگریست و آموزه‌ای که به نظر می‌رسید همه‌چیز را بر حسب تصادف^۱، آشوب^۲ و زمان قدیم^۳ توضیح می‌دهد. ولی، در آن زمان ایده‌های جدید زیر پر و بال قدیمی‌ها را گرفت‌اند. اقتصاددانان آموزش می‌دادند که ثروت، تجارت و ماشین‌آلات فرزند رقابت آزاد هستند — رقابت آزادی که به ساخته شدن لندن منتج شد. ولی داروینی‌ها قادر بودند چیزی بهتر از آن عرضه کنند — رقابت آزاد به ساخته شدن انسان منتج شده بود. انسان اصلح^۴ دیگر یک طرح نمایشی نبود، که به صورت معجزه‌آسایی همه‌چیز را به بهترین شکل طراحی کند؛ بلکه دست‌آوردی عظیم در نتیجه شانس و اقبال بود که تحت شرایط رقابت آزاد و لسه‌فر عمل می‌کرد. اصل بقای اصلح می‌توانست به مثابه تعمیم موسع اقتصاد ریکاردویی در نظر گرفته شود. مداخله‌های سوسیالیستی، در پرتو این ترکیب بزرگ‌تر، نه تنها غیرمعقول، بلکه کفر بودند. به این دلیل که باعث تأخیر در روند حرکت رو به جلوی فرایند قدرت‌مندی محسوب می‌شدند که با کمک آن خودمان را همچون آفرودیت^۵ از لجن‌زار ماقبل تاریخ خارج کرده بودیم.

در نتیجه، من یکپارچگی ویژه‌ای در فلسفه‌ی سیاسی روز سده‌ی نوزدهم تا موفقیت آن در هم‌نوا کردن مکاتب متنوع و متخاصم، و یکپارچه کردن تمام چیزهای خوب در فرجامی واحد می‌بینم. در مورد هیوم و پیلی، برک و روسو، گودوین و مالتوس^۶، کوبه^۷ و هاسکینسون^۸، بنتام و

1- Chance

2- Chaos

3- Old Time

4- human eye

5- Aphrodite

6- Malthus

7- Cobbett

8- Huskisson

کولریج^۱، داروین و اسقف آکسفورد کاشف به عمل آمد که همگی در عمل چیز واحدی را - فردگرایی و لسه‌فر - موعظه می‌کنند. دو مفهوم فردگرایی و لسه فر مانند کلیسای انگلستان و آن فیلسوفان حواریونش بودند، حال آنکه همراه شدن اقتصاددانان برای اثبات این نکته بود که کوچکترین انحراف به سوی بی‌ایمانی به سقوط مالی منتج خواهد شد.

چه بدانیم یا نه - و اکثرمان در چنین روزهای روبه‌زوالی به شدت نسبت به این مسئله ناآگاه هستیم که - این استدلال‌ها و فضای ترسیم شده، دلایلی برای پاسخ به این [پرسش] هستند که چرا به نفع لسه‌فر چنین سوءگیری شدیدی را احساس می‌کنیم، و این که چرا اقدام دولت برای تنظیم ارزش پول، جریان سرمایه‌گذاری، یا جمعیت، چنان سوءظن‌های آتشی را در سینه بسیاری از راست‌قامتان برمی‌انگیزد. [در واقع] ما مطالب این نویسندگان را [به درستی] نخوانده‌ایم؛ اگر بتوان آن‌ها را گیر انداخت، بحث‌هایشان مضحک خواهد بود. با وجود این، تصور می‌کنم نبایستی اینگونه فکر کنیم که هابز، لاک، هیوم، روسو، پیللی، آدام اسمیت، بنتام، و خانم مارتینو نیندیشیدند و نوشتند آنچه نوشتند. بررسی تاریخ عقاید یک پیش‌نیاز ضروری برای رهایی ذهن است. من نمی‌دانم کدام انسان را بیشتر محافظه‌کار می‌کند - اینکه چیزی جز حال نداند؟ یا اینکه چیزی جز گذشته نداند؟

۲

من گفته‌ام این اقتصاددانان بودند که علمی را بنا کردند که انسان عمل‌گرا با اتکالی به آن می‌توانست تضاد میان خودمحوری و سوسیالیسم را حل کنند؛ تضادی که در طی فلسفیدن سده هجدهم و انحطاط دین منزل^۲ ظهور کرده بود. اما دلیل گفتن گزاره یاد شده بدون اطاله کلام این است که عجله دارم تا آن‌را هرچه زودتر تحدید کنم. این همان چیزی است که فرض می‌شود اقتصاددانان گفته‌اند. در واقع یک چنین آموزه‌ای هیچ‌گاه در آثار بزرگترین نویسندگان یافت نشده است. این چیزی است که پوپولیست‌ها و عامی‌ها می‌گفتند. این همان چیزی است که اگر فایده‌گراها می‌خواستند به سنتزی دست یابند، باید به آن ایمان پیدا می‌کردند. همان فایده‌گرایی که هم زمان خودمحوری هیوم و مساوات‌گرایی بنتام را پذیرفتند. (آن‌گونه که لیتل استفان جمع‌بندی کرده است فرد می‌تواند با دیدگاه کولریج^۳ قرابت فکری داشته باشد که فایده‌گرایان ذره ذره انسجام را از بین بردند، [فضای] جامعه را به مبارزه در جهت منافع خودخواهانه تبدیل کردند، و تیشه به ریشه هرچه مظهر نظم، میهن پرستی، شعر و مذهب بود زدند). اقتصاددانان خودشان را به خوانش لسه‌فر متعهد کردند اما، بایستی مسئولیت عمومیت پیدا کردن این آموزه را گردن فیلسوفان سیاسی آن

1- Coleridge

2- revealed religion

3- Coleridge

روز انداخت، کسانی که بیش از اقتصاددانان سیاسی وقوع این مسئله را فراهم کردند. قاعده کلی لسه‌ناس فر^۱ به صورت سنتی به لژاندر تاجر^۲ نسبت داده می‌شود که کولبرت^۳ را در زمانی در انتهای سده هفدهم مخاطب قرار داده است. کولبرت می‌پرسد «چه چیزی به شما کمک می‌کند؟» لژاندر پاسخ می‌دهد «لسه‌ناس فر»^۴. شکی نیست که اولین نویسنده‌ای که از عبارت یاد شده استفاده کرده و آن را به طور آشکار در ارتباط با آموزه لسه‌فر به کار برده است، مارکی دی ارگنسون^۵ در حدود سال ۱۷۵۱ بوده است. (برای تاریخ این عبارت نک. به اونکن «مرگ اصل لسه‌فر و لسه‌پَسِر»^۶؛ کسی که اکثر نقل قول‌های بعدی از اوست. ادعاهای مارکی دی ارگنسون^۷ تا زمانی که اونکن آن‌ها را ارائه کرد نادیده گرفته شده بودند، تا حدی به علت بی‌نام بودن قطعات مرتبط با این موضوع که در طول زندگی‌اش چاپ کرده بود - مجله او اکونومیکو، ۱۷۵۱ - و تا حدی به این علت که آثار وی در زمان حیات‌اش به صورت کامل چاپ نشدند - اگرچه احتمالاً در زمان حیات‌اش به صورت شخصی دست‌به‌دست می‌شدند - تا زمان ۱۸۵۸ - مجله خاطرات، آثار منتشر نشده‌ی مارکی دی ارگنسون).

مارکی اولین مردی بود که با حالتی احساساتی درباره مزایای اقتصادی آزاد گذاشتن تجارت از جانب حکومت‌ها صحبت کرد. او گفت که فرد برای بهتر حکومت کردن، بایستی کمتر حکومت کند. («یک حکومت بهتر، بایستی کمتر حکومت کند.») او اظهار داشت علت حقیقی افول کالاهای تولیدی مان مراقبتی است که از آن‌ها انجام می‌دهیم: («می‌توان اذعان کرد به همان اندازه [در مورد] کارخانه‌های ما [صدق می‌کند]: دلیل واقعی زوال آن‌ها محافظه‌کاری بیش از حد در سازش و مواجهه با بازار آزاد است.») «بازار آزاد، این شعار تمام مقامات دولتی از زمانی است که جهان متمدن شده است. اصل اساسی نفرتی است که قدرت را در تضعیف همسایگان می‌یابد، این اصل نه‌تنها در بطن خود کینه‌توزی و شرارت را مجاب می‌دارد، بلکه مخالف منفعت و سود هم است. بازار آزاد، لعنت! بازار آزاد!!»^۸

در اینجا آموزه اقتصادی لسه‌فر را در کنار اظهارنظری آتشین در مورد تجارت آزاد^۹ داریم که کاملاً به زیور کلام آراسته شده است. این عبارات و ایده یاد شده می‌بایست بعد از آن در پاریس

1- laissez-nous faire

2- merchant Legendre

3- Colbert

4- این گزاره‌ها در اصل به زبان فرانسه بیان شده‌اند

5- Marquis d'Argenson

6- Onken, 'Die Maxime Laissez faire et laissez-passer'

7- Marquis d'Argenson

۸- تمام نقل قول‌های این پاراگراف به زبان فرانسه بیان شده است. از دوستم مصطفی حیدری که در ترجمه آن‌ها به من کمک کرده است، تشکر می‌کنم. (مترجم)

9- free trade

جریانی را شکل می‌دادند. ولی، آن‌ها برای جا انداختن خودشان در نوشته‌ها سرعت لازم را نداشتند؛ و سنتی که از طریق فیزیوکرات‌ها^۱، و مشخصاً گورنی^۲ و کوئسنی^۳ آن‌را همراهی می‌کردند، حمایت ناچیزی از نوشته‌های این مکتب دیدند، گرچه قطعاً آن‌ها از طرفداران هم‌نوایی ذاتی منافع اجتماعی و فردی بودند. عبارت لسه‌فر در کارهای آدام اسمیت، ریکاردو، یا مالتوس وجود ندارد. حتی ایده آن نیز به‌صورت جزم‌اندیشانه در هیچ یک از آثار این نویسندگان وجود ندارد. قطعاً آدام اسمیت از طرفداران تجارت آزاد بود و مخالف بسیاری از محدودیت‌هایی که در سده نوزدهم در تجارت وجود داشت، اما نگرش وی نسبت به کنش‌های هدایتی^۴ و قوانین رباخواری^۵ نشان می‌دهد که او جزم‌اندیش نبوده است. حتی قطعه معروف وی در مورد «دست پنهان»^۶ انعکاسی فلسفه‌ای است که بیشتر به پیلی مرتبط است، تا جزم‌اندیشی اقتصادی در مورد لسه‌فر. همان‌گونه که سیچ‌ویک^۷ و کلیف لیتل^۸ اشاره کرده‌اند، دفاع آدام اسمیت از «سیستم واضح و ساده آزادی طبیعی»^۹ از دیدگاه یزدان‌گرایانه^{۱۰} و خوش‌بینانه^{۱۱} او نسبت به نظم جهان که در نظریه احساسات اخلاقی^{۱۲} وجود دارد گرفته شده است، تا چنانکه باید و شاید از یک قضیه مناسب در اقتصاد سیاسی (سیچ‌ویک، اصول اقتصاد سیاسی، ص ۲۰).

تصورم بر این است که عبارت لسه‌فر برای اولین بار از طریق نوشته معروفی از دکتر فرانکلین عمومیت یافت. (بنتام از عبارت «لسه‌ناس‌فر» استفاده می‌کند - مجموعه آثار، ص ۴۴۰). در آخرین کارهای بنتام - کسی که اصلاً اقتصاددان نبود - قانون لسه‌فر را در شکلی که اجدادمان می‌فهمیدند، می‌بینیم که سپس برای کمک به فلسفه فایده‌گرایی اتخاذ شد. برای نمونه، وی در راهنمای اقتصاد سیاسی (نوشته شده در سال ۱۷۹۳، فصلی که توسط کتابخانه بریتانیا در سال ۱۷۹۸ منتشر شده بود، و چاپ اول کامل آن توسط بورینگ انجام شد - ۱۸۴۳) نوشته است: «قانون کلی این است که حکومت نباید هیچ کار یا تلاشی را صورت دهد؛ شعار یا اسم رمز حکومت، در چنین مواقعی، باید این باشد - ساکت باش ... تقاضای کشاورزی، صنایع تولیدی، و تجارت از حکومت بسیار کم و عقلایی است، به‌همان ترتیبی که دیوژن^{۱۳}، [فیلسوف کلبی مسلک که در پاسخ

-
- 1- physiocrats
 - 2- de Gournay
 - 3- Quesnay
 - 4- Navigation Acts
 - 5- usury laws
 - 6- the invisible hand
 - 7- Sidgwick
 - 8- Cliff Leslie
 - 9- obvious and simple system of natural liberty
 - 10- theistic
 - 11- optimistic
 - 12- Theory of Moral Sentiments
 - 13- Diogenes

به سوال اسکندر [پاسخ داد: جلوی نور را نگیر. »

از این زمان به بعد است که مبارزه سیاسی برای تجارت آزاد به راه می‌افتد، با اثرپذیری از به اصطلاح مکتب منچستر^۱ و فایده‌گرایان طرفدار بنام که توسط سخنرانی‌های مقامات اقتصادی دارای اهمیت ثانوی و قصه‌های آموزشی دوشیزه مارتینو^۲ و سرکار خانم مارسنت^۳، لسهفر در اذهان عمومی به عنوان نتیجه‌ی عملی اقتصاد سیاسی ارتدوکس جا افتاد؟ [۱] با این تفاوت عظیم که هم‌زمان که دیدگاه مالتوسی در مورد جمعیت توسط آن مکتب فکری مورد پذیرش قرار گرفته بود، لسهفر خوش‌بین نیمه دوم سده هجدهم جای خود را به لسهفر بدبین نیمه پایانی سده نوزدهم داد. (مقایسه کنید با سیچویک، به نقل از صفحه‌ی ۲۲: «حتی آن اقتصاددانانی که در اصل هوادار آدام اسمیت در مورد محدودیت‌های سپهر حکومت بودند، این محدودیت‌ها را نه با احساس افتخار، بلکه با ناراحتی تقویت می‌کردند؛ نه همچون دلبستگان نظم اجتماعی موجود که ناشی از «آزادی طبیعی» است»، بلکه به عنوان کسانی که متقاعد شده‌اند این نظم برتر از هر نظم مصنوعی دیگری است که حکومت ممکن است قادر باشد جایش را بگیرد.»)

در گفت‌وگوهایی درباره اقتصاد سیاسی از خانم مارسنت (۱۸۱۷)، کارولین تا آنجا که می‌تواند در برابر کنترل مصارف ثروتمندان ایستادگی می‌کند. اما در صفحه‌ی ۴۱۸ بالاخره شکست را می‌پذیرد:

کارولین: هر چه بیشتر در مورد این موضوع می‌آموزم، احساس می‌کنم بیشتر متقاعد می‌شوم که منافع ملت‌ها، [و] همچنین افراد، نه تنها در تقابل با هم نیستند، بلکه در بیشترین حد هماهنگی هستند

خانم بی: دیدگاه‌های لیبرال و توسعه‌یافته همیشه به نتایج یکسانی می‌رسند، و به ما یاد می‌دهند که احساسات عام خیرخواهانه در مورد یکدیگر را پاس بداریم؛ از این رو، [شاهد] غلبه علم بر دانش عملی محض هستیم.

تا سال ۱۸۵۰، کتاب درس‌هایی ساده برای استفاده جوانان از اسقف واتلی^۴، که جامعه ترویج دانش مسیحی^۵ در مقیاس گسترده توزیع‌اش کرد، تردیدهای خانم بی را حتی برای سرگرمی هرازگاهی کارولین هم که شده نمی‌پذیرفت. آن کتاب کوچک نتیجه می‌گیرد که «تقریباً هر مداخله حکومت در تراکنش‌های پولی مردم به جای منفعت احتمالاً به ضرر و زیان بیشتر منتهی خواهد شد، حال در هر نوع [قرارداد] اجاره کردن یا اجاره دادن، خرید یا فروش می‌خواهد باشد.»

-
- 1- Manchester School
 - 2- Miss Martineau
 - 3- Mrs Marcet
 - 4- Archbishop Whately
 - 5- Society for Promoting Christian Knowledge

آزادی حقیقی^۱ از این قرار است که «باید همه را رها کرد تا دارایی‌شان، زمان، توان و مهارت‌شان را در هر مسیری که خود فکر می‌کنند مناسب است صرف کنند، در صورتی که هیچ خبطی در قبال همسایگان‌شان مرتکب نشوند».

به‌طور خلاصه، این اصلِ جزمی دستگاه آموزش موجود را تسخیر کرد؛ [و] به یک شعار تمام‌عیار تبدیل شد. فلسفه سیاسی‌ای که در سده‌های هفدهم و هجدهم برای برانداختن پادشاهان و اسقفان شکل گرفته بود، حالا برای بچه‌ها شیر آماده می‌کرد و عیناً وارد مهد کودک شد.

درنهایت، در آثار باستیت^۲ به عجیب و غریب‌ترین عباراتِ دوآتشه یک اقتصاددان سیاسی دین می‌رسیم. در کتاب هم‌نوایی اقتصادی‌اش می‌گوید: من متعهدم که هم‌نوایی در قوانین مشیت الهی را که بر جامعه بشری حاکم است آشکار کنم. آن‌چه این قوانین را هم‌نوا می‌کند و نه نامتوازن، عبارت است از این که تمامی اصول، انگیزه‌ها، سرچشمه‌های کنش، منافع، همگی برای یک هدف عظیم در کارند ... و آن هدف، نزدیک کردن نامحدود تمامی طبقات به سطحی همیشه رو به صعود است؛ به عبارت دیگر، برابر کردن افراد با اصلاح عمومی^۳.

و زمانی که مانند دیگر کشیشان کتاب اصول اعتقاداتش را آماده می‌کرد، این گونه ادامه داد: من معتقدم او که عالم مادی را مرتب و منظم کرده است توجه خود را از ترتیبات جهان اجتماعی دریغ نخواهد کرد. من معتقدم او [تمام عناصر این عالم را] یکی کرده و دلیلی شده برای حرکت هم‌نوی عوامل آزاد، همچنین برای ملکول‌های ساکن ... من معتقدم که در میان مردم گرایش اجتماعی راسخ و استوار عبارت است از نزدیکی مداوم به یک سطح مشترک اخلاقی، فکری، فیزیکی و هم‌زمان ارتقاء تصاعدی و نامحدود آن سطح. من معتقدم که تمام آنچه برای توسعه تدریجی و صلح‌آمیز بشر مورد نیاز است، این است که گرایش‌اتش نباید مختل شود، یا حرکت‌هایشان از میان رود.

از زمان جان استوارت میل^۴، اقتصاددانان صاحب‌نظر واکنش شدیدی علیه چنان ایده‌هایی داشته‌اند. همانگونه که استاد کنان^۵ بیان کرده است «به ندرت اقتصاددان انگلیسی مشهوری را خواهیم دید که به‌طور کلی در حمله مستقیم علیه سوسیالیسم اقدام کند» اگرچه، وی همچنین می‌افزاید «تقریباً تمامی اقتصاددانان، چه شناخته شده باشند یا نباشند، همیشه آماده‌اند اکثر رخنه‌های طرح‌های سوسیالیستی را نمایان کنند». (نظریه‌های تولید و توزیع، صفحه ۴۹۴).

اقتصاددانان دیگر هیچ ارتباطی با فلسفه‌های الهیاتی یا سیاسی‌ای که از درون آن‌ها اصلِ جزمی

1- True liberty

2- Bastiat

3- general amelioration

4- John Stuart Mill

5- Professor Cannan

هم‌نوایی اجتماعی متولد شد ندارند، و تحلیل‌های علمی‌شان نیز آن‌ها را به یک چنین نتایجی نمی‌رساند.

کارنس^۱، در افتتاحیه درس گفتار «اقتصاد سیاسی و لسه‌فر»، که در یونیورسیتی کالج لندن در سال ۱۸۷۰ ارائه کرد، احتمالاً اولین اقتصاددانان ارتدکسی بود که صریحاً به لسه‌فر حمله کرد. او اشاره می‌کند که «شعار لسه‌فر به‌طور کلی هیچ مبنای علمی‌ای ندارد، ولی در بهترین حالت، صرفاً قانون مناسبی برای عمل است.» (کارنس در همان درس گفتار به‌خوبی «اصطلاح رایج»^۲ را در متن روبرو توضیح داده است: «اصطلاح رایج همانی است که مورد قبول پی. ای. است، اصطلاحی برای نشان دادن اینکه ثروت ممکن است با بیشترین سرعت انباشت شود و در منصفانه‌ترین حالت توزیع شود؛ این مسئله به این معنا است که سعادت بشر^۳ ممکن است با فرایند ساده به حال خود گذاشتن افراد به‌صورت کاملاً مؤثری بهبود یابد؛ یعنی، به حال خود گذاشتن افراد در دنبال کردن انگیزه‌های [کسب] منفعت شخصی، توسط دولت و آرای عمومی، تا جایی که آن‌ها دست به زور و تقلب نزنند. این آموزه‌ای است که به‌طور رایج تحت عنوان لسه‌فر شناخته می‌شود؛ و بر این اساس فکر می‌کنم اقتصاد سیاسی به‌صورت خیلی کلی، به‌نوعی، همچون ابزار تحقیق علمی این شعار باشد — دفاع از آزادی در کسب‌وکار فردی و قراردادهای، به‌عنوان راه‌حل یگانه و مکفی برای تمامی مشکلات صنعتی.»)

آن‌چه بیان شد در پنجاه سال گذشته دیدگاه تمامی اقتصاددانان برجسته بوده است. برخی از مهم‌ترین کارهای آلفرد مارشال^۴ — به‌عنوان نمونه — متوجه شرح موارد بارزی بود که در این‌ها منفعت خصوصی^۵ و منفعت اجتماعی^۶ هم‌نوا نیستند. با وجود این، نگرش محتاطانه و غیرجزم‌اندیشانه بهترین اقتصاددانان، علیه این دیدگاه کلی شایع نشد که لسه‌فر فردگرایانه^۷ چیزی است که هم بایستی آن را آموزش دهند و هم در واقع آن را درس می‌دهند.

۳

اقتصاددانان، همچون دیگر عالمان، فرضیه‌های را انتخاب کرده‌اند که کارشان را با آن شروع کرده‌اند؛ فرضیه‌هایی که به مبتدیان عرضه می‌کنند، چون این آسان‌ترین کار است، و نه به این دلیل که آن‌ها از همه به واقعیت نزدیک‌تر هستند. من می‌پذیرم، تقریباً به این دلیل که فرضیه‌های یاد شده با وجود پیشنهاد این موضوع دارای سوءگیری‌اند، با مفروض انگاشتن شرایطی آغاز می‌کنند

1- Cairnes

2- prevailing notion

3- human well-being

4- Alfred Marshall

5- private interest

6- social interest

7- individualistic laissez-faire

که در آن شرایط توزیع ایده‌آل منابع تولیدی را می‌توان با فرایند آزمون و خطا در کنش مستقل افراد فراهم کرد، به این ترتیب که در [یک فرایند] رقابتی، آن‌هایی که در مسیر صحیح قدم بر می‌دارند، دیگرانی را که به جهت اشتباه می‌روند از میدان بدر خواهند کرد. این مسئله بیان‌گر این واقعیت است که هیچ دل‌رحمی یا حمایتی برای آن‌هایی که سرمایه یا کارشان را در جهتی اشتباه به کار می‌اندازند وجود ندارد. شیوه‌ای که موفقین در کسب سود را در مبارزه‌ای بی‌رحمانه برای بقا در جایگاه بالا قرار می‌دهد، چرا که [این شیوه] با ورشکسته کردن ناکارآمدان، کارآمدترین‌ها را مشخص می‌کند. این شیوه، هزینه مبارزه را به حساب نمی‌آورد، ولی فقط به منافع نهایی‌ای می‌نگرد که تصور می‌شود ابدی است. [در این شرایط] مسئله زندگی چگونگی خوردن آخرین برگ‌های [موجود در] بالاترین شاخه‌های درختان می‌شود، که محتمل‌ترین شیوه تحقق آن آزاد گذاشتن بلندترین زرافه‌ها به ضرر گرسنگی کوچک‌ترین‌هاست.

قضیه‌ای مشابه در ارتباط با این شیوه دستیابی به توزیع ایده‌آل ابزارهای تولید برای مقاصد مختلف، در مورد چگونگی دستیابی به طبقه‌بندی [اقلام] مصرفی نیز وجود دارد. در ابتدا هر فرد به صورت آزمون و خطا از میان اشیاء مصرفی محتمل بیشترین [کالایی] را که دنبال می‌کند «در حاشیه»^۱ پیدا خواهد کرد، و در این شیوه نه تنها هر مصرف‌کننده‌ای مصرفش را در به صرفه‌ترین حالت طبقه‌بندی خواهد کرد، بلکه هر شیء مصرفی‌ای خود راهش را برای رسیدن به دهان مصرف‌کننده‌ای که در مقایسه با دیگران منتظر بهترین است پیدا خواهد کرد، به این علت که مصرف‌کننده کنونی رو دست دیگران بلند خواهد شد. بر این اساس، اگر زرافه‌ها را صرفاً به حال خودشان رها کنیم، ۱. بیشترین مقدار برگ‌ها خورده خواهد شد، زیرا زرافه‌های با گردن بلند که دیگر زرافه‌های کوچکتر را در گرسنگی از میدان بدر می‌کنند، بیش از دیگران به درختان نزدیک می‌شوند؛ ۲. هر زرافه، از میان برگ‌های که می‌یابد خوشمزه‌ترین‌ها را خواهد خورد؛ و ۳. زرافه‌هایی که در انتظار بی‌صبرانه بهترین برگ‌ها هستند [گردن خود] تا بیشترین حد بالا می‌کشند تا به آن برگ‌ها برسند. در این شیوه بیشترین و خوشمزه‌ترین برگ‌ها درسته بلعیده خواهند شد، و تک تک برگ‌ها سهم‌گلوئی‌اند که خود را محق نتیجه زحمت بسیارش می‌دانند.

به هر حال، این قضیه که در هر شرایط انتخاب طبیعی بدون مانع به پیشرفت منتهی می‌شود تنها یکی از دو قضیه موقتی است که اگر به‌عنوان حقیقت محض در نظر گرفته شود به حامی دوقلوی لسه‌فر تبدیل می‌شود. قضیه دیگر سودمندی است، و در واقع ضرورتی برای فرصت کسب نامحدود پول به صورت فردی است که به‌عنوان مشوقی برای به حداکثر رساندن تلاش است. در شرایط لسه‌فر، سود متعلق به کسی است که آن را چه از طریق بخت و اقبال یا توسط مهارت

[فردی] همراه با منابع مولدش در مکان و زمان مناسب کسب می‌کند. سیستمی که اجازه می‌دهد فردی ماهر و خوش‌شانس در این بزنگاه تمامی میوه‌ها را درو کند، به‌وضوح مشوقِ بزرگی برای تمرین هنر در زمان و مکان مناسب بودن است. بر این اساس، یکی از قدرت‌مندترین انگیزه‌های بشری، به‌نام پول‌پرستی^۱، از طریق شیوه دقیق محاسبه افزایش ثروت با فعالیت در توزیع منابع اقتصادی تحت کنترل در می‌آید. مطابق با آنچه بیان شد هم‌اکنون تشابه میان لسهفر اقتصادی^۲ و داروینسم^۳ قابل مشاهده است، همانگونه که هربرت اسپنسر^۴ برای اولین بار به این مسئله دست یافته بود، در واقع، خیلی نزدیک شده بود. داروین عشق جنسی را که از طریق انتخاب جنسی محقق می‌شود، در مقام دستیار انتخاب طبیعی [و] رقابت به کمک طلبید تا [این‌ها مسیر] تکامل را در جهت‌هایی که باید مطلوب و مؤثر باشند هدایت کنند، پس یک نفر که فردگرا است به عشق پول متوسل می‌شود، [و] همچون دستیار انتخاب طبیعی، به‌دنبال سود می‌رود تا تولید را به حداکثر ممکن برساند؛ در حدی کاملاً مطلوب که توسط ارزش مبادله^۵ محاسبه می‌شود.

زیبایی و سادگی چنین نظریه‌ای آن قدر زیاد است که به راحتی مسئله به‌دست آمدن این نظریه از فرضیه‌ای که به دلیل سادگی‌اش به کار رفته است، [و نه اینکه] از امور مسلم واقعی گرفته شده باشد، فراموش شود. علاوه بر دیگر نقدهایی که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد، این نتیجه‌گیری که اگر افراد مستقلاً برای سود خودشان عمل کنند بیشترین حجم ثروت تولید خواهد شد، مبتنی بر قضایای غیرواقعی متعددی است، چون پیش‌آگاهی کافی از شرایط و نیازمندی‌ها، و همچنین فرصت کافی برای به‌دست آوردن‌اش وجود ندارد، نمی‌توان فرایندهای تولید و مصرف را مطلقاً طبیعی قلمداد کرد. اقتصاددانانی که عموماً پیچیدگی‌های به‌دست آمده را - ۱. وقتی که واحدهای تولیدی کارآمد همگی با واحدهای مصرفی متناسب باشند، ۲. وقتی که هزینه‌های بالاسری یا هزینه‌های مشترک وجود داشته باشند، ۳. وقتی که اقتصاد داخلی به تجمیع تولید تمایل دارد، ۴. وقتی که زمان مورد نیاز برای تطبیق بسیار طولانی باشد، ۵. وقتی که نادانی بر دانایی غلبه پیدا می‌کند، و ۶. وقتی که انحصارها و مجموعه‌ها برای چانه‌زنی مشکل ایجاد می‌کنند - به مراحل بعدی بحث‌شان می‌سپارند، تحلیل امور مسلم واقعی را نیز به مراحل پایانی بحث خود موکول می‌کنند. همچنین با اینکه بسیاری از آن‌هایی که اذعان دارند یک فرضیه ساده شده دقیقاً با واقعیت منطبق نیست، ولی همان‌ها به این نتیجه می‌رسند که آن فرضیه «چیزی را بازنمایی می‌کند که «طبیعی» و در نتیجه ایده‌آل است». آن‌ها این فرضیه ساده شده را به‌عنوان چیزی طبیعی و سالم

1- love of money

2- Economic laissez-fair

3- Darwinism

4- Herbert Spencer

5- exchange value

در نظر می‌گیرند، و پیچیدگی‌های بیشتر را همچون بیماری لحاظ می‌کنند. در کنار این پرسش در مورد واقعیت ملاحظات دیگری نیز که به اندازه کافی آشنا نیستند وجود دارند، آن‌هایی که دقیقاً به محاسبه هزینه و ماهیت خود مبارزه رقابتی و گرایش به توزیع ثروت منتهی می‌شوند؛ در جایی که چندان قدری ندارد. اگر از صمیم قلب سعادت زرافه‌ها را بخواهیم، نیاستی از درد و رنج کوچک‌ترها که به دلیل گرسنگی تلف شده‌اند، یا برگ‌های خوشمزه‌ای که روی زمین افتاده و در حین مبارزه زیر پاها لت و پار شده‌اند، یا تغذیه بیش از حد بزرگ‌ترها، یا نگاه حسرت‌آمیز همراه با خشونت یا مبارزه با حرص و ولعی که بر صورت‌های ساده توده مردم نقش بسته است چشم‌پوشی کنیم.

اما، اصول لسه‌فر علاوه بر کتاب‌های درسی اقتصادی، متحدین دیگری هم داشته است. باید پذیرفت آن اصول در اذهان متفکران درست و حسابی و عموم منطقی به دلیل ضعف کیفیت طرح‌های مخالف - از یک سو، سیاست حمایت از صنایع داخلی و از سوی دیگر، سوسیالیسم مارکس‌گرا^۱ - مورد تأیید قرار گرفته‌اند. ولی، هر دوی این‌ها صرفاً یا عمدتاً به واسطه زیرپا له کردن پیش‌فرض‌های کلی مدافع لسه‌فر معروف نیستند، بلکه به واسطه سفسطه منطقی‌شان^۲ نیز شناخته شده‌اند. هر دو نمونه‌هایی از فقر اندیشه، و ناتوانی برای تحلیل یک فرایند و به نتیجه رساندن آن است. اگرچه مباحث علیه آن‌ها توسط اصل لسه‌فر قوام می‌یابند، اما جداً از آن بی‌نیازند. سیاست حمایت از صنایع داخلی که در این دو نحله فکری وجود دارد، امری قابل قبول و پذیرفتنی است، و جای نگرانی برای عواملی که به دنبال ترویج آن‌اند وجود ندارد. اما، سوسیالیسم مارکس‌گرا همیشه باید یک علامت برای تاریخ‌دانان اندیشه باشد - این که چگونه آموزه‌ای که آن قدر غیرمنطقی و ضعیف است توانسته چنین قدرتمند و بادوام اثرش را بر اذهان بشر بگذارد، و از آن طریق بر رخدادهای تاریخی نیز مؤثر باشد. به هر ترتیب، نواقص علمی آشکار این دو مکتب کاملاً به منزلت و اقتدار لسه‌فر سده‌ی نوزدهم کمک کرد.

مهم‌ترین اختلاف در کنش اجتماعی متمرکز در یک مقیاس عظیم - مسیری که در آخرین جنگ پیموده شد - نیز اصلاح‌طلبان را تشویق نکرد و تعصبات خاک‌خورده را از بین نبرد. حقیقت این است که بسیاری مطالب در مورد هر دو طرف قابل بیان است. تجربه جنگ در سازمان تولید سوسیالیستی برخی از شاهدان نزدیک آن واقعه را امیدوارانه مشتاق تکرار آن در شرایط صلح نگه داشت. سوسیالیسم جنگی بی‌شک به تولید ثروت در مقیاسی فراسوی آن چه در [شرایط] صلح تجربه کرده بودیم دست یافت، زیرا اگرچه کالاها و خدمات ارائه شده برای نابودی سریع و بی‌ثمر

1- Marxian socialism

2- logical fallacy

بودند، [با اینهمه] لاجرم آن‌ها ثروت بودند. با این وجود، اتلاف حاصل کار همچنان عظیم بود، و فضای ضایعات و عدم محاسبه هزینه آن‌ها برای هر روح صرفه‌جو و عاقبت‌اندیشی منجرکننده بود. در نهایت، فردگرایی و لسه‌فر علی‌رغم ریشه‌های عمیق‌شان در فلسفه‌های سیاسی و اخلاقیِ اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم اگر بخواهند مطابق نیازها و خواسته‌های جهان تجاری روز خود باشند قادر نیستند خودشان را در برابر جریان امور عمومی^۱ مصون نگه دارند. آن‌ها امکاناتِ کاملی را به قهرمانان پیشتر یاد شده ما یعنی تجار بزرگ داده‌اند. مارشال می‌گفت «حداقل نیمی از با استعدادترین‌های جهان غرب در تجارت فعالیت می‌کنند». در نتیجه، بخش بزرگی از «بهترین تفکرات خلاق»^۲ زمانه به خدمت گرفته شد. امید ما به پیشرفت، به فعالیت‌های این افراد متکی بود. افراد این طبقه (مارشال در «امکانات اجتماعی شوالیه‌گری اقتصادی»، مجله اقتصادی، شماره ۱۷، ۱۹۰۷-۹، نوشته است) در خواب و خیال‌های دائماً متغیری زندگی می‌کنند که در ذهن‌شان نقش بسته است، که عبارت‌اند از مسیرهای گوناگون برای رسیدن به مقصد مطلوب‌شان؛ مصائبی که در هر مسیر، طبیعت، پیش‌پایشان خواهد گذاشت، و امیدواری به ترفندهای که بتوانند از پس آن برآیند. این تفکرات نیازی به کسب اعتبار از طرف مردم ندارند، زیرا این تفکرات اجازه‌ی بلوا و آشوب نمی‌دهند؛ قدرت‌اش توسط اراده‌ای قوی‌تر پرورانده شده است؛ و در نقطه‌ی اوج، افتخارش در این است که اهداف بزرگ را توسط ابزارهای آنچنان ساده‌ای به دست آورده که هیچ کس نخواهد فهمید، و فقط اهل فن شاید تنها حدس بزنند که چگونه یک سری مصالح دیگر را که هر کدام به همان اندازه برای شاهد عجلو عجلو دارد کنار گذاشته است. تفکر یک چنین مردی مانند یک استاد شطرنج به کار گرفته می‌شود؛ تأمل در پیش‌بینی موانعی که ممکن است در برابر فرجام موفقیت‌آمیز پروژه‌های بلندنظرانه‌اش قرار گیرد؛ او به صورت مدام پیشنهادهای بی‌نظیر را رد می‌کند، چرا که تصویری که از خودش دارد در تضاد با آن‌هاست. نیروی شدیداً ناآرامش، در حالت کاملاً متضاد با طبیعت انسان بی‌مسئولیتِ ناآرام است، که سرش را در برنامه‌های اتوپیایی عجولانه‌ای می‌پروراند، چیزی که بیشتر با ساده‌اندیشی متهورانه یک بازیگر ضعیف قابل مقایسه است که به سرعت سخت‌ترین مسئله شطرنج را با قبول مسئولیت جابجا کردنِ نه‌تنها مهره سیاه بلکه مهره‌های سفید حل و فصل می‌کند.

این یک شمای دقیق از فرمانده ارشد در صنعت است، او استادفردگرا^۳ است، کسی که با خدمت به خود به ما خدمت می‌کند، تنها همان‌گونه که هنرمند این کار را انجام می‌دهند. ولی این فرد زمانی که نوبتش شود به بتی از جلا افتاده تبدیل می‌شود و ما بیشتر دچار شک می‌شویم که

1- public affairs
2- higher imagination
3- master-individualist

آیا اوست که ما را با دست خالی به بهشت هدایت خواهد کرد؟

این عناصر گوناگون به سوءگیری‌های روشفکرانه کنونی که ساخته‌های ذهنی و شیوه معمول روز است، منتج شده است. نیروی برانگیزاننده بسیاری از افکار اصیل از بین رفته است، ولی به طور معمول آثار و پیامدهای [مختلف] بیش از آن‌ها عمر می‌کنند. اشاره به کنشی اجتماعی برای کالاهایی عمومی در شهر لندن، همچون بحث در مورد منشأ انواع^۱ با یک اسقف، در ۶۰ سال پیش است. واکنش ابتدایی روشنفکرانه نیست، بلکه اخلاقی است. یک فکر متعارف به زیر پرسش رفته است، و هرچه آن مباحث اقناع‌کننده‌تر باشند دفاع از این فکر سهمگین‌تر خواهد بود. ولی من به هر ترتیب با خطر کردن و رفتن به غار هیولای خواب‌آلود، مدعیات و تبارش را دنبال کرده‌ام تا نشان دهم که او بیشتر به دلیل حق وراثت بر ما حکومت می‌کند تا شایستگی فردی.

اجازه دهید از اصول متافیزیکی و کلی‌ای که لس‌فر گهگاه بر آن اساس ساخته شده است رفع ابهام کنیم. [این مسئله] صحیح نیست که افراد از یک «آزادی طبیعی» تجویزی^۲ در فعالیت‌های اقتصادی‌شان برخوردارند. هیچ حقوق بخشیدنی و «بسته‌بندی شده الی‌الابدی برای آن‌هایی که برخوردارند یا آن‌هایی که به دست می‌آورند وجود ندارد. جهان چنان از بالا اداره نمی‌شود که همیشه نفع شخصی و اجتماعی با هم تلاقی داشته باشند. مدیریت از پایین چندان اعمال نشده است که آن‌ها در عمل تلاقی داشته باشند. این مسئله که آگاهی از نفع شخصی همیشه به نفع جمعی منتج می‌شود استنتاج درستی از اصول علم اقتصاد نیست. این نیز صحیح نیست که همیشه در مورد نفع شخصی آگاهی وجود دارد؛ بیشتر مواقع افرادی که به صورت مجزا به دنبال تحقق اهداف‌شان هستند آنقدر ناآگاه و کم‌بنیه‌اند که حتی نمی‌توانند همین‌ها را به دست آورند. تجربه نشان نداده است که زمانی که افراد یک واحد اجتماعی را شکل می‌دهند کاملاً از بصیرت کمتری برخوردارند تا زمانی که انفرادی عمل می‌کنند.

در نتیجه نمی‌توانیم بر اساس مسائل انتزاعی تصمیم بگیریم، ولی بایستی دقیقاً از مزایایی مطلع شویم که برک در آن مورد گفته است: «به عبارت دیگر، یکی از مشکلات ظریف در [بحث] قانون‌گذاری تعیین این است که دولت باید مسئولیت چه چیزهایی را به عهده بگیرد تا آن چیزها به دست خرد جمعی هدایت شوند و چه چیزی را با حداقل امکان مداخله از طرف خودش به ابتکار فردی^۳ واگذار کند.» (نقل شده در مک‌کالوچ در اصول اقتصاد سیاسی). ما باید میان آنچه بنام از اصطلاحات مناسب و فراموش شده برنامه^۴ و غیربرنامه^۵ مراد کرده است تفاوت بگذاریم، و بایستی

-
- 1- Origin of Species
 - 2- prescriptive "natural liberty"
 - 3- individual exertion
 - 4- Agenda
 - 5- Non-Agenda

این کار را با کنار گذاشتن این پیش فرض وی انجام دهیم که مداخله دولت هم «کلاً غیر ضروری»^۱ و هم «کلاً زیان بار»^۲ است (رساله بنتام در اقتصاد سیاسی، منتشر شده پس از مرگ، در نسخه باوریتنگ - ۱۸۴۳). احتمالاً در حال حاضر وظیفه اصلی اقتصاددانان این است که دوباره میان برنامه حکومت از غیر برنامه تفاوت بگذارند؛ و وظیفه ملازم علم سیاست نیز این است که در یک دموکراسی شکل های حکومتی را طرح ریزی کند که امکان تحقق آن برنامه را داشته باشد. من در ادامه از طریق دو مثال آنچه را در ذهنم دارم روشن خواهم کرد.

(۱) من باور دارم در بسیاری از موارد اندازه ایده آل واحد کنترل و سازمان در جایی میان فرد و دولت مدرن قرار دارد. در نتیجه، بحث من ناظر بر این است که پیشرفت، به رشد و به رسمیت شناسی مجموعه های نیمه مستقل درون دولت مجموعه ها^۳ متکی است، جایی که معیار کنش، آنگونه که فهمیده می شود، تنها و تنها مبتنی بر کالای عمومی است، و جایی که انگیزه های قصدمندانه^۴ برای منافع شخصی وجود ندارد؛ اگرچه ممکن است تا زمانی که دامنه نوع دوستی^۵ بشر بیشتر رشد کند همچنان ضروری باشد بخش هایی آزاد گذاشته شود تا در آنها [آزادانه] میان منافع گروه ها، طبقات، یا قوای مشخص تمیز داده شود - مجموعه هایی که اساساً در مورد فعالیت های عادی [مطابق با قانون] خودمختارند، اما در وحله ی نهایی تابع حکومت دموکراسی متکی بر پارلمان می باشند.

ممکن است بیان شود که من پیشنهاد می کنم به مفهوم قرون وسطی ای خودمختاری های مستقل^۶ برگردیم. اما، به هر ترتیب در انگلستان شرکت ها شیوه ای از حکومتند که هیچ گاه از اهمیت شان کاسته نشده است و رویکردی مشفقانه نسبت به نهادهای ما دارند. به سادگی می توان نمونه هایی در مورد خودمختاری های مستقل ارائه کرد تا شیوه ای که مشخص کردم را به طور کامل یا نسبتاً روشن کند - دانشگاه ها، بانک انگلستان، اداره بنادر لندن، شاید حتی شرکت های راه آهن. در آلمان نیز نمونه های مشابه غیر قابل تردیدی وجود دارد.

اما مورد جالب تر از این موارد روند مؤسسه های سهامی اشتراکی است، زمانی که آنها به قدمت و اندازه مشخصی می رسند که در این شرایط بیشتر شبیه موقعیت شرکت های دولتی می شوند تا کسب و کارهای خصوصی فردگرا. یکی از جذاب ترین و دیده نشده ترین آنها که در دهه های اخیر گسترش یافته است، تمایل کسب و کارهای بزرگ به اجتماعی کردن خودشان است. نکته ای

1- generally needless

2- generally pernicious

3- State-bodies

4- deliberation motives

5- altruism

6- separate autonomies

در رشد یک مؤسسه بزرگ وجود دارد - مخصوصاً یک شرکت راه‌آهن بزرگ یا شرکت رفاهی عمومی گسترده، و همچنین یک بانک یا یک شرکت بیمه‌ی بزرگ - که مالکان سرمایه، یعنی سهام‌داران‌اش، تقریباً به‌طور کلی از مدیریت کنار گذاشته می‌شوند، با این نتیجه که نفع شخصی مستقیم این‌ها از نفع کلانی که تولید شده است تقریباً کم‌اهمیت‌تر می‌شود. زمانی که این مرحله فرارسد، ثبات و شهرت عمومی مؤسسه بیشتر به پای مدیریت گذاشته می‌شود تا حداکثر نفعی که سهام‌داران رسانده‌اند. سهام‌داران بایستی به سود مشارکتی متعارف و مکفی بسنده کنند؛ اما زمانی که این [سود] تأمین شد، منفعت مستقیم مدیریت، اغلب در احتراز از نقد در میان عموم و مشتریان آن سهام است. این مسئله مشخصاً زمانی وجود دارد که بزرگی آن‌ها یا جایگاه نیمه‌انحصاری‌شان موجب شود که آن‌ها در مرکز توجه عموم قرار گرفته و در برابر حمله‌ی عمومی آسیب‌پذیر نشان دهند. شاید نمونه افراطی این گرایش نسبت به یک مؤسسه که از لحاظ نظری شامل دارایی بی‌حد و حصری از اشخاص آزاد است بانک انگلستان باشد. کاملاً صحیح است که بگوییم زمانی که رئیس بانک انگلستان می‌خواهد در مورد سیاست‌گذاری‌هایش تصمیم‌گیری کند هیچ طبقه‌ای از افراد در پادشاهی وجود ندارند که کمتر از سهام‌داران‌اش به آن‌ها توجه کند. حقوق آن‌ها، متجاوز از سود متعارف سهام‌شان، تقریباً به نزدیک صفر سقوط کرده است. ولی، این مسئله همچنان در مورد بسیاری از مؤسسات بزرگ دیگر تقریباً صادق است. آن‌ها خودشان را در گذر زمان اجتماعی می‌کنند.

نه اینکه این مؤسسات مختلط نباشند. همان علل منجر به محافظه‌کاری و نزول شرکت می‌شوند. در واقع، ما تا کنون در این موارد هم اشتباهات متعدد و هم مزایای‌ای را از سوسیالیسم دولتی دیده‌ایم. با این همه، من فکر می‌کنم در اینجا شاهد مسیر طبیعی تکامل هستیم. همیشه سوسیالیسم در جنگ با سود شخصی بی‌حد و حصر برنده شده است. این جنگ در چنین موقعیت‌های معینی - این مسئله هنوز در دیگر موقعیت‌ها بحرانی باقی مانده است - دیگر مسئله‌ای اضطراری نیست. برای نمونه، واقعاً هیچ پرسش به اصطلاح سیاسی‌ای بی‌اهمیت‌تر و بی‌ارتباط‌تر از ملی کردن راه‌آهن وجود ندارد که برای بازسازی مانده‌ی زندگی اقتصادی بریتانیای کبیر وجود داشته باشد.

درست است که بسیاری از کارهای بزرگ، مخصوصاً شرکت‌های رفاهی عمومی و دیگر تجارت‌هایی که به سرمایه‌ی ثابت بزرگی وابسته‌اند همچنان نیازمندند که نیمه‌اجتماعی باشند. ولی، ما باید هوش و حواس‌مان را در نسبت با شکل‌های این [وضعیت] نیمه‌سوسیالیستی آماده نگه داریم. ما باید کاملاً از گرایش‌های طبیعی موجود استفاده کنیم، و احتمالاً شرکت‌های نیمه‌مستقل^۱ را به اعضای حکومت مرکزی که وزرای دولت مستقیماً در آن مسئول هستند ترجیح دهیم.

من به آموزه جزمی سوسیالیسم دولتی نقد دارم، نه به این دلیل که به دنبال انگیزه‌های نوع‌دوستانه بشری^۱ در جهت خدمت به جامعه است، یا به این دلیل که از لسهفر فاصله گرفته است، یا از آزادی طبیعی بشری می‌کاهد تا کلی پول در آورد، یا شجاعت لازم را برای تجارب متهورانه دارد. تمام این موارد از نظر من اهمیت دارند، [اولی] من به سوسیالیسم دولتی نقد دارم زیرا میزان اهمیت چیزی را که واقعاً در حال رخ دادن است فراموش می‌کند؛ در واقع، به این دلیل که سوسیالیسم دولتی [تنها] به میزان خیلی کم، بهتر از آثار مبهم برنامه‌های مقابله با مشکلات در پنجاه سال پیش است، که همین مبتنی بر تعبیری غلط از حرف یکصد سال پیش یک نفر بود. سوسیالیسم دولتی سده نوزدهم از بننام، رقابت آزاد و غیره ناشی شد، و به نوعی واضح‌تر، نسخه مغشوش‌تری از همان فلسفه مشابه‌ای است که زیربنای فردگرایی سده نوزدهم بود. هر دو به یک میزان تمام تأکیدشان را بر آزادی می‌گذاشتند، یکی به صورت سلبی برای مقابله با محدودیت‌های موجود در برابر آزادی، و دیگری به صورت ایجابی برای نابودی انحصارات طبیعی یا اکتسابی. هر دو واکنش‌های متفاوتی به یک فضای روشنفکری مشابه بودند.

(۲) من در ادامه به مشخصه یک برنامه می‌پردازم که خصوصاً با آن چه برای آینده ضروری و نیاز است مرتبط باشد. ما باید هدف‌مان تمیز میان خدماتی باشد که از نظر فنی اجتماعی و آن‌هایی که از نظر فنی فردی‌اند. مهم‌ترین برنامه‌ی دولت به آن فعالیت‌هایی ارتباط ندارد که تاکنون توسط افراد انجام شده است، بلکه به آن کارکردهایی ربط دارد که بیرون از حوزه فردی‌اند، آن تصمیماتی که توسط هیچ‌کس مگر دولت گرفته نمی‌شوند. مسئله مهم برای حکومت این نیست که کارهایی را انجام دهد که پیش از این افراد انجام می‌دادند؛ بلکه انجام کارهایی است که در حال حاضر به هیچ وجه من‌الوجه‌ای انجام نمی‌شوند.

هم‌اکنون هدف من این نیست که در مورد این موضوع سیاست‌های عملی‌ای را ارائه کنم. در نتیجه، چند مثال می‌زنم که در موردشان بیشتر تأمل داشته‌ام. بسیاری از بزرگترین مصائب اقتصادی دوران ما در نتیجه ریسک، عدم قطعیت، و عدم آگاهی رخ می‌دهند. به این دلیل که افراد به خصوصی که در موقعیت یا در قابلیت‌هایی از شانس خوبی برخوردارند حداکثر استفاده را از این عدم قطعیت و عدم آگاهی ببرند، و همچنین به دلیل همین عدم قطعیت و عدم آگاهی است که غالباً تجارت بزرگ قمار محسوب می‌شود [و] نابرابری‌های قابل توجهی در ثروت در پی دارد؛ و این عوامل همچنان علت بی‌کاری کارگر، یا ناامیدی از انتظارات معقول تجاری، و صدمه به کارآیی و تولید می‌باشند. در حالی که درمان آنی مسئله خارج از توان افراد است؛ حتی ممکن است که به نفع آن افراد باشد که بیماری یاد شده را تشدید کنند. من باور دارم که برای این مسائل بخشی از درمان

در کنترل حساب شده پول و اعتبار توسط یک نهاد مرکزی است، و بخشی دیگر در جمع آوری و انتشار حجم عظیمی از اطلاعات مرتبط با وضعیت اقتصادی می باشند، که عبارت است از نشر کلیه واقعیات تجاری، در صورت لزوم به صورت قانونی، که دانستن شان مفید است. این اقدامات جامعه را از طریق کنش های درخور، با به کار بردن کامل و رهنمون عقل، درگیر بسیاری از پیچیدگی های درونی تجارت خصوصی می کند، ولی این مسئله ممکن است ابتکار عمل و فعالیت خصوصی را بی هیچ مانعی آزاد بگذارد. با این وجود، حتی اگر ثابت شود که این اقدامات ناکافی بوده باز همین ها در مقایسه با وضعیت کنونی، ما را به دانش بهتری جهت گام بعدی مجهز می کنند.

مثال دوم به پس اندازها و سرمایه گذاری ها ارتباط دارد. من معتقدم که [در این مورد] لازم است تا ذهن بشری به نحوی جهت داده شود که پس انداز را به طور کلی برای اجتماع عملی مطلوب قلمداد کند، و این را نیز [تصریح کند] که سازمان کنونی بازار سرمایه گذاری پس اندازها را صد درصد در راه تولید ملی پخش می کند، تا این میزان که حتی این پس اندازها به صورت سرمایه گذاری خارجی به بیرون مرزها بروند. من تصور نمی کنم که این مشکلات کاملاً باید به شانس و اقبال در نظرات شخصی و سود شخصی، به این ترتیبی که در حال حاضر وجود دارد واگذار شوند.

مثال سوم در مورد جمعیت است. وقت آن رسیده که هر کشوری بداند راه چاره ی نهایی این است که یک سیاست ملی حساب شده در مورد اندازه جمعیت، چه بزرگ تر یا کوچک تر یا مشابه وضع کنونی، مورد نیاز است. و با برقرار شدن این سیاست بایستی قدم هایی را برای عملیاتی کردن اش برداریم. احتمالاً کمی دیرتر [و] پس از آن است که اجتماع به مثابه یک کل باید متوجه کیفیت ذاتی و تعداد محض اعضای آینده اش باشد.

۵

این تأملات به پیشرفت های ممکن تکنیک های سرمایه داری مدرن توسط کنش جمعی سوق پیدا کرده است. در آن ها چیزی وجود ندارد که کاملاً با آنچه از نظر من ویژگی اساسی سرمایه داری است ناسازگار باشد، یعنی، تأکید بر گزینه های پول در آوردن و پول پرستی افراد، به عنوان مهم ترین نیروی انگیزشی آن ماشین اقتصادی. حال که اینچنین به پایان بحث ام نزدیک شده ام نباید از این شاخه به آن شاخه بپریم. با این وجود، بهتر است در نتیجه به خوبی بهتان یادآور شوم که در سال های آتی وحشیانه ترین جنگ ها و شدیدترین خط کشی های پوشالی افکار در خواهد گرفت، احتمالاً نه در مورد پرسش های فنی، جایی که بحث ها از هر طرف اساساً اقتصادی خواهد بود، بلکه حول و حوش مسائلی که به بیان بهتر احتمالاً روان شناختی یا شاید اخلاقی نامیده شوند.

در اروپا، یا حداقل در برخی از نقاط اروپا — اما من فکر می کنم که در ایالات متحده ی آمریکا به این ترتیب نباشد — تقریباً به صورت گسترده واکنشی پنهان علیه این وجود دارد که پایه جامعه بر اساس رشد، ترغیب، و محافظت از انگیزه های کسب پول گذاشته شود. اولویت در تنظیم کارهایمان

به این صورت که کشش برای انگیزه کسب پول در آن‌ها حداقل بوده، تا اینکه حداکثر باشد، نیازمند این نیست که کاملاً به صورت پیشینی^۱ صورت گیرد، بلکه می‌تواند بر اساس مقایسه تجارب باشد. افراد مختلف، با توجه به انتخاب حرفه‌شان، متوجه می‌شوند که انگیزه کسب پول نقشی زیاد یا کم در زندگی روزمره‌شان ایفا می‌کند، و تاریخ‌دانان می‌توانند به ما در مورد بخش‌های مختلف سازمان اجتماعی بگویند که در آن‌ها این انگیزه خیلی کم‌تر از آنچه اکنون وجود دارد ایفای نقش کرده است. بی‌اغراق بیشتر ادیان و فیلسوفان شیوه زندگی‌ای را که اساساً مبتنی بر دغدغه‌های کسب پول برای نفع شخصی باشد محکوم کرده‌اند. از سوی دیگر، امروز بیشتر مردم اندیشه‌های زاهدانه^۲ را رد می‌کنند و هیچ شکی در مورد مزایای واقعی ثروت ندارند. به علاوه، برای آن‌ها این مسئله آشکار است که یک نفر بدون انگیزه کسب پول کاری از پیش نمی‌برد، و این مسئله فارغ از رسوم منفی مسلمی که وجود دارد کار خودش را به خوبی انجام می‌دهد. در نتیجه، یک انسان متعادل توجه‌ای به این مشکل نداشته، و هیچ ایده مشخصی ندارد که واقعاً چه اندیشه‌ای و چه احساسی در مورد تمام آن مسئله‌ی لعنتی [در ذهن] دارد.

آشفته‌گی در اندیشه و احساس به آشفتگی در گفتار منجر می‌شود. بسیاری از کسانی که مخالف سرمایه‌داری به‌عنوان یک شیوه زندگی هستند، به نحوی بحث می‌کنند که گویی آن‌ها به دلیل ناکارآمدی سرمایه‌داری در تحقق اهدافش مخالف آن هستند. برعکس، طرفداران سرمایه‌داری اغلب شدیداً محافظه‌کارند، و اصلاحات را به دلایل فنی‌اش رد می‌کنند، چیزی که ممکن است واقعاً آن را تقویت و حفاظت کند، به دلیل ترس از این که ممکن است این‌ها اولین قدم‌ها برای دور شدن از خود سرمایه‌داری باشند. با وجود این، زمان آن ممکن است فرا رسد که ما به صورت آشکارتری نسبت به وضع کنونی که سرمایه‌داری یک شیوه کارا یا غیرکارا و چیزی که خود مطلوب یا قابل نقد است بحث کنیم. تصورم بر این است که سرمایه‌داری که هوشمندانه مدیریت شده قادر است احتمالاً برای به دست آوردن اهداف اقتصادی کارآمدتر از هر سیستم دیگری باشد، اما این خودش به صورت گوناگون شدیداً قابل نقد است. مشکل ما این است که سازمان اجتماعی‌ای را بسازیم که به اندازه ممکن بی‌آنکه به اندیشه‌هایی در مورد شیوه رضایت‌بخش زندگی حمله کند از کارایی برخوردار باشد.

قدم بعدی آشوب‌های سیاسی یا کارهای بچگانه نیست. بلکه رجوع به اندیشه است. ما نیاز داریم با تلاش فکری احساس‌هایمان را مشخص کنیم. در حال حاضر احساس و قضاوت ما در مسیرهای مختلفی قرار گرفته است، وضعیتی که برای ذهن دردناک و فلج‌کننده است. اصلاح‌طلبان در حوزه

1- priori

2- ascetic notions

عمل موفق نخواهند بود مگر بتوانند به صورت ثابت یک موضوع واضح و مشخص را در هماهنگی آگاهی و احساس شان دنبال کنند. از نظر من هیچ حزبی در جهان کنونی وجود ندارد که اهداف درستی را از طریق روش های درست دنبال کند. فقر مادی دقیقاً در شرایطی که جای خوبی برای تجربه وجود دارد انگیزه ها را تغییر می دهد. گرایش مادی، انگیزه را از بین می برد. درست زمانی که ممکن است امکان برخورداری از شانسی وجود داشته باشد. [در حال حاضر] اروپا در ابزار دچار کمبود است، و آمریکا فاقد اراده ی [لازم] برای حرکت است. ما نیازمند یک سری قوانین جدید هستیم که به صورت طبیعی از بررسی صادقانه احساس درونی مان در ارتباط با واقعیت های بیرون به دست آمده باشد.